

دیوانگی "دیوانگی"

تاملی بر داستان دیوانگی نوشته‌ی میثم علیپور

شهوت فزاینده به مرگ و هراس توأمان از آن... فرسایش از آغاز... سقوط به قهقرا، به عمق...

چگونه " فراموشی " می‌شود؟ برای لحظه‌ای، مکثی... زمان درنگی می‌کند آیا؟ یا در امتداد بی‌امانش وقفه‌ای؟

دستاویز آخر...

جهان را جز دیوانگی چه در مقابل خواهد بود؟

پاسکال جایی گفت: دیوانگی برای بشر آن چنان ضروری است که دیوانه نبودن خود شکل دیگری از دیوانگی است.

دیوانگی: شکل بی‌زمان هستی. جهانی، سیالیت محض. وقایعی جدا شده از بستر، بافته شده در هم. وقایعی که جز سایه

نیستند. جز اشباحی ارجاع دهنده به خود. بی‌ریشه، معلق...

نیستی زمان در برزخی از این تصاویر رهامان می‌سازد. دیوانگی انگاره‌ای می‌شود آرمانی، به تعویق اندازنده‌ی زوال. جنون در

مقابل جنون.

متن درگیر با دیوانگی نیز چون انسانی جنون زده است. با ذهنیتی مملو از تصاویر بی‌پیشینه. متن دیوانه جهانی است

نامتعارف. در آن، زمانم با خشونت گسسته می‌شود و حالتی دایره وار به خود می‌گیرد. تصاویر ذهن را به لحظه معطوف

می‌کند. متن دیوانه خوانشی دیوانه می‌خواهد. گستاخی‌اش جهان را وادار به اندیشه می‌کند.

" دیوانگی " متنی است به شدت دیوانه. از اساس مضطرب و مغشوش. آشفتگی در زمان آن، حسی از گنگی می‌زاید. جهانی

بی‌کرونولوژی:

" پنج دقیقه تبدیل به پنجاه سال زندگی‌ات می‌شود. به اداره که می‌رسی توی سال‌هاییکه فراموششان کرده‌ای عصایی در

دست داری، دقیقاً پیرمردی شده‌ای که کت و شلوار نخ نمایی به تن دارد."

انکار زمان برابر است با رد همه چیز. زمان در شکل خطی‌اش، حالتی است ممتد. جنونس‌سام آور تکرار.

برای مغلوبه نشدن در برابر زمان، راوی به جنون پناه می‌برد. هضم شکست‌های کوچک در برابر شکستی بزرگ. اما این

خردترین شکست، تنها راه به زانو درآوردن زمان است. فروپاشی سیر زمانی تنها در ذهنیت دیوانه انجام می‌پذیرد. ذهنیت

بیمار از تسلط بی‌امان لحظه می‌گریزد. از شکل مضمّن کننده‌ی فرسایش.

راوی فرارفتن از زمان را جستجو می‌کند. بنیاد نهادن زمانی با مختصات خاص. بی مرگ، بسیار دور از تکرار تحمیلی. ذهنیت دیوانه این زمان را آزادانه آفرینش می‌کند:

" نه می‌توانی پله‌های پل عابر را تحمل کنی نه اینکه از لای ماشین‌ها رد شوی و به بوق‌هایی که حوالات می‌کنند محل نگذاری. کیفیت را باز می‌کنی و داخلش می‌نشینی و شروع می‌کنی به پارو زدن تا به سمت دیگرش برسی. پیاده می‌شوی و کیف را در دستت می‌گیری."

رشته‌ی اتصال حادثه با واقعیت بریده می‌شود. قایق - کیف، رویدادی مخلوق جنون. هراس راوی از جنون باید با جنون فروکش کند. جایی که کیف در وجهه‌ای نو (سفینه‌ النجاة) ظهور می‌کند. کیف، تنها مامن راوی در تعامل با جهان. " حس کرد بحتکی در این اتفاق جریان دارد. نگاهی به کیفش انداخت. از اینکه بختکش را توی کیفش انداخته بود لبخندی زد" کیف با کتاب درونش (کتاب هر چه می‌تواند باشد) ترکیبی تفکیک ناپذیرند. کتاب آینه‌ای است در مقابل راوی. به واسطه‌ی حضور قطعی اوست که حضور نامانوس راوی توجیه می‌شود.

به تدریج، کتاب خود را برای راوی رمزگشایی می‌کند. جنون، درون کتاب حسی دست نیافتنی است و مجهول. حسی که با ریتم به صدا در می‌آید. . ریتمی واحد به دست آمده از آنالیز دیگر ریتم‌ها. موسیقی سیال. حرکت موسیقی از کتاب به داخل فضای اطراف و تسری‌اش به تمامی داستان، جهانی از نت‌های موسیقی پایه ریزی می‌کند. زندگی کردن در بطن هارمونی. نت‌ها در فضا معلق می‌مانند و به قالب هر شیء می‌روند. سمفونی‌ای با شکوه از ریتم‌های مختلف ساخته می‌شود: ۱...۲...واگن‌ها پر و خالی می‌شوند. آدم‌ها در خیابان حرکت می‌کنند. تصاویر از شیشه قطار به سیاهی می‌زنند...جهان لرزان در آستانه‌ی انفجار است...

روایت دیوانگی تنها با موسیقی امکان‌پذیر نیست. دیوانگی باید دیوانه روایت شود. با زبانی منحصرأ برای خود، عنان گسیخته و گستاخ. روایتی درخور، بدون زمان خطی. جریانی از سیالیت ذهن. جریانی تولد یافته و به اتمام رسیده در یک لحظه، بی نشانی از توالی. زبان باید گنجایش چنین حجمی از جنون را داشته باشد. حجمی که از درون متن سرریز می‌کند.

متن " دیوانگی" در مقابل این حجم از جنون به ستوه می‌آید. سر خم می‌کند و تسلیم جنون می‌شود. جنون، متن را به دنبال خود می‌کشد و خود روایت می‌کند. در زمان داستان وقفه‌های کوتاه یا طولانی ایجاد می‌کند، زوایای دید را بی‌تناسبی تغییر می‌دهد، زبان علمی و ادبی را درمی‌آمیزد، در اثر ریتم را جای می‌دهد تا متنی بسازد دیوانه و چالش‌گر.

متن جهان را به مبارزه می‌طلبد، به خوانش خود دعوت می‌کند تا زنده و دیگرگون روایت کند جهان را...

" این مکر جنون و پیروزی آن است" فوکو/ تاریخ جنون